نگاهی به حماسه امیر آزاده، حسین لشگری و همسر باوفایش؛

۱۸ سال اسارت و فراق!

*حسن شکیب‌زاده

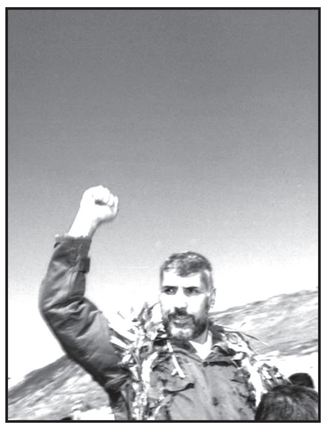

اشاره

امیر پرواز، حسین لشکری همان مردِ مرد نشانی است که بهترین خاطره دوران اسارتش را گرفتن لیوان آب خنکی از سرباز عراقی در نوروز ۷۴ می‌داند و یادآوری اینکه: "۱۲ سال از ۱۸ سال اسارتش را در حسرت دیدن یک برگ سبز، یک منظره و حسرت ۵ دقیقه آفتاب" بوده است.

شاید برای ما که از بسیاری از نعمات‌اللهی برخوردار هستیم، ۱۸ سال در اسارت. ۱۲ سال در حسرت دیدن یک برگ سبز و تماشای فقط ۵ دقیقه آفتاب، در حد حرف و لقلقه زبان باشد، اما کافی است همین آدم‌های امروز که از کنار این مرد بزرگ عبور می‌کنند، ندانند که مزه فقط یک روز اسارت، آن هم به سبک اسارت این مرد بزرگ، چقدر تلخ است؟ لشکری برای دشمن لشکری بود که اگر با شکنجه‌های فراوان و اسارت طولانی مدتش می‌توانستند کوچکترین تأییدیه‌ای از او به عنوان "ایران آغازگر جنگ"، بگیرند، جنگ را به نفع خود به تاریخ می‌سپردند. اما او با تحمل ۶۴۱۰ روز اسارت که می‌توانست عمری را رقم بزند، در برابر زیاده خواهی‌های دشمن ایستادگی کرد تا ایستادگی را به تک تک ما که نه، به تمام آزادگان جهان بیاموزد.

***از تولد تا خلبانی و اسارت**

حسین لشکری متولد ۲۰ اسفند ۱۳۳۱ در ضیاءآباد از توابع قزوین است و در سال ۱۳۵۴ پس از گذراندن مقدمات آموزش پرواز در ایران، برای تکمیل دوره خلبانی به کشور آمریکا اعزام و خلبان شکاری اف - پنج می‌شود.

او که روز ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ به فرمانده‌اش پیشنهاد انجام مأموریت داده تا جوابی به تجاوز عراق باشد، ۲۷ شهریور ۵۹ درست چهار روز پیش از حمله نظامی عراق به ایران، برای عملیات شناسایی عازم منطقه می‌شود؛ عملیاتی که البته با شلیک موشک به هواپیمای وی ناتمام مانده و همین مسأله باعث شد لشکری مجبور به خروج از هواپیما شود و در نهایت به‌طور ناخواسته در خاک عراق فرود آید. فرود اجباری‌ای که به اسارت در دست نیروهای بعثی منتهی شد. اسارتی که از همان روز آغاز شد و تا ۱۸ فروردین ۷۷ ادامه یافت.

***نحوه اسارت**

امیر لشکری در همین رابطه می‌گوید: "روز ۱۳۵۹/۶/۲۷ ما [من و لیدر من جناب ورتوان] دومین دسته پروازی بودیم که در خاک عراق عملیات می‌کردیم. دسته اول با حمله خود پدافند عراق را هوشیار و حساس کرده بود. لذا به محض این‌که مرز را رد کردیم، پس از چند ثانیه متوجه شدم از سمت چپ لیدرم، گلوله‌ها بالا می‌آیند. قبل از پرواز، مشخصات هدف را به دستگاه ناوبری داده بودم. در یک لحظه متوجه شدم نشان‌دهنده، مختصات محل هدف را مشخص کرده است. به لیدر گفتم: روی هدف رسیدیم، آماده می‌شویم برای شیرجه. گرد و خاک ناشی از شلیک توپخانه عراق وجود هدف را برای ما مسجل کرده بود. کمی جلوتر در پناه تپه‌ای چندین دستگاه تانک و نفربر استتار شده به چشم می‌خورد. روز قبل همین تانک‌ها و توپخانه، پاسگاه مرزی ما را گلوله‌باران می‌کردند. از لیدر اجازه زدن هدف را گرفتم. قرار بود هر دو به صورت ضربدری از چپ و راست یکدیگر را رد کرده، هدف‌ها را منهدم کنیم. بلافاصله زاویه مخصوص پرتاپ راکت را به هواپیما دادم و نشان‌دهنده مخصوص را بر روی هدف میزان کردم. در یک لحظه ناگهان هواپیما تکان شدیدی خورد و فرمان، کنترل خودش را از دست داد. نمی‌دانستم چه بر سر هواپیما آمده، سعی کردم بر خودم مسلط شوم و هواپیما را که درحال پایین رفتن بود کنترل کنم. به هر نحو توسط پدال‌ها، سکان افقی هواپیما را به طرف هدف هدایت کردم. در این لحظه ارتفاع هواپیما به شش هزار پا رسیده بود و چراغ‌های هشدار دهنده موتور، مرتب خاموش و روشن می‌شدند. شاسی پرتاپ راکت‌ها را رها کردم.

> ***تصمیم نهایی را گرفته و با گفتن شهادتین دسته ایجکت را کشیدیم. از این لحظه به بعد دیگر هیچ چیز یادم نیست. با ضربه‌ای که به من وارد شد به خودم آمدم و احساس کردم هنوز زنده‌ام. وقتی چشمم را باز کردم، همه چیز در نظرم تیره و تار می‌نمود و قابل رویت نبود. پس از گذشت دو الی سه ثانیه خون به مغزم بازگشت و توانستم بهتر ببینم. مقابل خودم در فاصله ده‌متری سربازان مسلح عراقی را دیدم که به صورت نیم‌دایره‌ای مرا محاصره کرده بودند**

در یک لحظه ۷۶ راکت بر روی هدف ریخته شد و جهنمی از آتش زیر پایم ایجاد کرد. از این‌که هدف را با موفقیت زده بودم، اظهار رضایت کردم. ولی همه چیز از نظر پروازی برایم تمام شده بود. با وضعیتی که هواپیما داشت مطمئن بودم قادر به بازگشت به خاک خودمان نیستم. درحالی که دست چپم بر روی دسته گاز موتور هواپیما بود، دست راستم را بردم برای دسته ایجکت. دماغ هواپیما درحالت شیرجه بود و هر لحظه زمین جلو چشمانم بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد. تصمیم نهایی را گرفته و با گفتن شهادتین دسته ایجکت را کشیدم. از این لحظه به بعد دیگر هیچ چیز یادم نیست. با ضربه‌ای که به من وارد شد به خودم آمدم و احساس کردم هنوز زنده‌ام. وقتی چشمم را باز کردم، همه چیز در نظرم تیره و تار می‌نمود و قابل رویت نبود. پس از گذشت دو الی سه ثانیه خون به مغزم بازگشت و توانستم بهتر ببینم. مقابل خودم در فاصله ده‌متری سربازان مسلح عراقی را دیدم که به صورت نیم‌دایره‌ای مرا محاصره کرده بودند..."

***آغاز شکنجه‌های اسارت**

اسارت حسین لشکری از همین‌جا و همین روز آغاز می‌شود؛ چند روز قبل از آغاز تجاوز سراسری عراق. بعد از درمان محدود زخم‌های خلبان، بازجویی آغاز می‌شود. روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ و در بازجویی، به روش مختلف تهدید و شکنجه می‌شود. اما نتیجه‌ای به دست عراقی‌ها نمی‌دهد.

آن‌طور که سرهنگ شاداب عسگری از دوستان شهید لشکری می‌گوید، لشکری اهمیت بسیار زیادی برای شخص صدام داشت. از این نظر که صدام می‌خواست از او به‌عنوان سندی زنده بهره برده و ایران را را آغازگر جنگ معرفی کند. به بیان دقیق‌تر صدام فقط یک جمله از لشکری می‌خواست و آن جمله این بود: «اینجانب، ستوان یکم خلبان، حسین لشکری، در تاریخ ۲۷ شهریور ۵۹ در خاک عراق سقوط کردم.» به او گفته بودند اگر این جمله را در مقابل دوربین بگوید، او را به آمریکا می‌فرستند و شرایط رفاهی و امنیتی کاملی برای او ایجاد خواهند کرد و میلیون‌ها دلار به او پرداخت می‌کنند.

لشکری اما اهل این بده و بستان‌ها نبود. او تن به این خواسته نداد چون صرفا در جدار مرزی پرواز کرده و وارد مرز هوایی عراق نشده بود. همین باعث شد تا شکنجه‌های سختی را که به جانبازی ۷۰ درصدی‌اش منجر شد هم به جان بخرد، اما تن به تسلیم ندهد.

حسین لشکری فضای اردوگاه اسرا و شکنجه‌های روحی و جسمی را سالها تحمل تحمل می‌کند و تاب

> ***لشکری اهمیت بسیار زیادی برای شخص صدام داشت. از این نظر که صدام می‌خواست از او به‌عنوان سندی زنده بهره برده و ایران را را آغازگر جنگ معرفی کند. به بیان دقیق‌تر صدام فقط یک جمله از لشکری می‌خواست و آن جمله این بود: «اینجانب، ستوان یکم خلبان، حسین لشکری، در تاریخ ۲۷ شهریور ۵۹ در خاک عراق سقوط کردم.» به او گفته بودند اگر این جمله را در مقابل دوربین بگوید، او را به آمریکا می‌فرستند و شرایط رفاهی و امنیتی کاملی برای او ایجاد خواهند کرد و میلیون‌ها دلار به او پرداخت می‌کنند**

مـی‌آورد تا مرداد ۱۳۶۷ که او را در نیمه دوم این ماه به مکان دیگری منتقل می‌کنند. تصور اسرای دیگر این است که با لشکری با پذیرفتن قطع‌نامه ۵۹۸ آزاد می‌شود، چون اولین اسیر جنگ است. اما لشکری پس از تقریباً یک ساعت دور زدن در خیابان‌های بغداد و اتوبان‌ها، سرانجام وارد منطقه‌ای به نام "یرموک" می‌شود. در یکی از خانه‌های ویلایی این منطقه به روی او باز می‌شود. امیر لشکری نوشته است: "احساس کردم شخصیت دیگری پیدا کرده‌ام. زیرا در طی هشت سال گذشته عراقی‌ها سعی کردند در مرحله اول شخصیت ما را خرد کنند. رفتار نگهبان در روزهای اول و دوم خوب و عالی بود... البته این حالت زیاد دوام نداشت و پس از مدتی کوتاه دوباره همان حالت تحکم را به خود گرفت."

به هر حال، اگر چه وضعیت جدید به نسبت زندان و اردوگاه خیلی بهتر است، اما لشکری را درحالتی از بیم و امید فرو می‌برد و تنها با برنامه‌ریزی برای انجام امور معنوی است که این وضعیت به ظاهر بی‌کم و کاست را تحمل می‌کند.

لشکری پس از جنگ عراق و کویت، به وضوح پس‌رفت شرایط زندگی در عراق را حس می‌کند و کار به آن‌جایی می‌رسد که از آن خانه ویلایی به محل جدیدی منتقل می‌شود: خانه‌ای بود که آثار تخریب جنگ در خانه‌های اطرافش نمایان بود. خانه متعلق به یکی از ایرانی‌های رانده شده از عراق بود که به دست استخبارات افتاده بود. اتاقی که به گفته خلبان لشکری بیشتر شبیه انباری بود.

لشکری در محل جدید هم شرایط را با دقت زیرنظر دارد. در این شرایط خلبان اسیر با انواع پیشنهادهای فریبنده و رنگارنگ روبه‌رو می‌شود و همه را آزمون و امتحان فرض می‌کند. در این محل، با لشکری دو مصاحبه صورت می‌گیرد که البته هیچ یک پخش نمی‌شود.

لشکری در اوایل سال ۱۳۷۴ بالاخره با نماینده صلیب سرخ دیدار می‌کند و برای خانواده‌اش نامه می‌نویسد. او در زمستان سال ۱۳۷۶ به واسطه تهدید آمریکا علیه مراکز مهم عراق به یکی از خانه‌های امن منتقل می‌شود و در نهایت ۱۷ فروردین ۱۳۷۷ به مرز ایران می‌رسد و آزاد می‌شود.

***حفظ قرآن در اسارت**

واکنش لشکری، در واقع تلاش برای حفظ حسین لشکری در همه زمینه‌هاست تا عنوان "آزاده" برازنده او باشد. لشکری در همین شرایط جدید متن قرآن را حفظ می‌کند و همیشه تأکید دارد با برنامه‌ریزی برای کارهایی که او را حفظ می‌کند، می‌تواند اسارت را تحمل کند، حتی اگر ۱۸ سال شود: "ماه سوم بهار رو به اتمام بود. در خلوت همیشگی‌ام با خدای خودم گفتم: خدایا بهار دیگری از عمرم سپری شد و خبری از خانواده‌ام و آزادی ندارم. آیا تا بهار دیگر در این سلول و در این جهان هستم یا نه؟ ناگهان نیرویی قوی و پر از انرژی به ذهنم هجوم آورد که تو باید زنده بمانی! آیا این همه برنامه‌ریزی‌های دقیق برای زنده ماندن و برگشتن به وطن و خانواده نیست؟ نباید عقلم را از دست بدهم تا اگر روزی خدا خواست و به ایران برگشتم و اگر خانواده‌ای مانده بود، موفق به دیدار آن‌ها شوم و با عقل سالم و روحیه شاداب آن‌ها را ملاقات کنم. سعی کردم مقدار نرمش و ورزش را بیشتر کنم و کمتر به اطراف خودم توجه داشته باشم. چون از دست من کاری برنمی‌آمد و همین موضوع بیشتر آزارم می‌داد".

***همسر و فرزند صبر می‌کنند**

طی سال‌های اسارت، همسرش منیژه لشگری به همراه تنها پسرش (علی) که در زمان رفتن پدرش چندماهه بود، چشم‌انتظار او بودند. و چقدر سخت است که در فراق او، بانویی شیدا، ۱۸ سال آزگار صبر کند و صبر کند. صبری که طعنه به صبر ایوب می‌زند و چقدر سخت‌تر است باورش برای همه ما آدمهای زمینی که حماسه‌ها را از دریچه چشمان محدود و بی‌سوی خودمان می‌بینیم.

> ***همسر بزرگوار این حماسه ساز دفاع مقدس، خود حماسه ساز شد. بانوی ارزشمندی که جوانی و همه هستی‌اش را گذاشت تا نام و یاد لشکری همچنان پر آوازه، آوازه ملت بزرگ ما بشود. ملتی که اگر بداند، مطمئن قدر می‌داند. اما ایکاش آنانی هم که باید قدر این قدرها را به جامعه امروز و نسل‌های آتی سرزمینمان بنمایانند، آن کنند که باید! مگر ایران چند لشکری دارد؟**

همسر بزرگوار این حماسه ساز دفاع مقدس، خود حماسه ساز شد. بانوی ارزشمندی که جوانی و همه هستی‌اش را گذاشت تا نام و یاد لشکری همچنان پر آوازه، آوازه ملت بزرگ ما بشود. ملتی که اگر بداند، مطمئنا قدر می‌داند. اما ایکاش آنانی هم که باید قدر این قدرها را به جامعه امروز و نسل‌های آتی سرزمینمان بنمایانند، آن کنند که باید! مگر ایران چند لشکری دارد؟

منیژه لشگری در کتاب خاطراتش درباره آن روزهای سخت می‌نویسد: «بعد از قبول قطعنامه در سال ۱۳۶۷، زمزمه آمدن اسیران همه جا پیچید. خانواده روادگر همسایه طبقه اول ما بودند. آقای روادگر اسیر بود. او از طرف صلیب سرخ ثبت‌نام شده بود و به همسر و بچه‌هایش نامه می‌نوشت. تابستان سال ۱۳۶۹ تابستان گرمی بود. از نیروی هوایی آمدند و ساختمان، ورودی‌ها، درها و پنجره‌ها را رنگ زدند. در و دیوار ساختمان پر شده بود از پلاکاردهای خوش‌آمدگویی. آقای روادگر آمد اما حسین نه! رفتم منزلشان تا از او بپرسم آیاحسین را دیده است؟ اما احساس کردم با من راحت نیست و موقع صحبت‌کردن سرش را پایین می‌اندازد. گفت: نه خانم لشگری! آقای لشگری جزء اسیران مخفی بود. ما از اونها جدا بودیم، ایشون رو ندیدم.»

> ***منیژه لشگری روزهایش را دراضطراب و بی‌خبری طی می‌کند تا اینکه خردادماه سال ۱۳۷۴ با او تماسی از نیروی هوایی می‌گیرند و می‌گویند که حسین لشگری اجازه نامه نوشتن پیدا کرده است. اولین نامه به دست منیژه می‌رسد که در آن نوشته شده بود: «من زنده‌ام... نمی‌دانم شما کجا هستید... از هیچ چیز خبری ندارم... نمی‌دانم به چه آدرسی باید نامه بنویسم؛ به خاطر همین نامه را به آدرس نیروی هوایی می‌نویسم... منیژه جان، هر جا هستی از وضع خودت و بچه برایم بنویس**

منیژه اما همچنان چشم‌انتظار است: «خلبان‌ها آخرین گروه اسرا بودند که آزاد شدند و من همچنان منتظر. هر روز جلوی یک ساختمان گوسفند می‌کشتند و هلهله و چراغانی و یک اسیر می‌آمد، اما حسین نیامد! به نیروی هوایی رفتم. گفتند «آقای لشگری جزء اسرای خلبان مخفی است. او را به خاطر تاریخ جنگ نگه داشته‌اند. اعلام نمی‌کنند زنده است. اما اطلاع داریم حسین لشگری زنده است». نیروی هوایی صریح گفت که فعلا منتظر حسین نباشم. چندماه بعد از آزادی کامل اسرا، حدود پنجاه شصت اسیر مخفی هم آمدند اما حسین نیامد. طاقتم طاق شد. راه افتادم به منزل آزاده‌های خلبان. بیشترشان می‌گفتند وقتی قطعنامه قبول شد، حسین مدتی کنار ما بود و بعد منتقل شد. نمی‌دانیم او را کجا بردند.»

منیژه اما همچنان دلش پرامید است: «پسرم از این همه رفت‌وآمدم به منزل آزاده‌ها و شنیدن جواب‌های مشابه خسته شده بود. یک روز گفت «مامان، بسه دیگه! خودت می‌فهمی رفتارهات کاملاً عصبی و غیرارادی شده؟» علی راست می‌گفت؛ طوری شده بود که کاری نداشتم آیا این آزاده خلبان بوده، جزء نیروی هوایی بوده یا نه؛ حتی منزل آزاده‌هایی که جزو نیروی دریایی و زمینی ارتش هم بودند رفتم و سراغ حسین را گرفتم. می‌خواستم بدانم آخرین نفری که او را دیده کجا و کِی بوده و حسین چه شرایطی داشته؟ وقتی یک نفر یک کلمه می‌گفت که «او را دیده‌ام»، امیدوار و خوشحال می‌شدم. وقتی دیگری هیچ نشانی از حسین نداشت، ناامید مطلق می‌شدم. غذا نمی‌خوردم. شب‌ها یک ساعت هم خوابم نمی‌برد. منتظر بودم صبح بشود. همه یک جواب می‌دادند: حسین لشگری را به خاطر تاریخ شروع جنگ نگه داشته‌اند.»

منیژه لشگری روزهایش را دراضطراب و بی‌خبری طی می‌کند تا اینکه خردادماه سال ۱۳۷۴ با او تماسی از نیروی هوایی می‌گیرند و می‌گویند که حسین لشگری اجازه نامه نوشتن پیدا کرده است. اولین نامه به دست منیژه می‌رسد که در آن نوشته شده بود: «من زنده‌ام... نمی‌دانم شما کجا هستید... از هیچ چیز خبری ندارم... نمی‌دانم به چه آدرسی باید نامه بنویسم؛ به خاطر همین نامه را به آدرس نیروی هوایی می‌نویسم... منیژه جان، هر جا هستی از وضع خودت و بچه برایم بنویس... تا امروز امکانش نبود این را به تو بگویم. الان که این امکان را دارم برایت می‌نویسم. وضع من اصلاً معلوم نیست و تو مختاری ازدواج کنی.»

***زمان آزادی و لحظه دیدار**

منیژه و حسین، سه سال برای هم فقط نامه می‌نویسند. صبح فروردین ۱۳۷۷ تلفن خانه منیژه زنگ می‌خورد: «مژده بده خانم لشگری! حسین آزاد شد.»

در عرض چند ساعت، خانه منیژه پر از جمعیت اقوام، خبرنگارها و عکاس‌ها می‌شود تا آنان اولین تماس تلفنی خود را برقرار کنند. فردای آن روز همه به فرودگاه می‌روند و لحظه دیدار بالاخره می‌رسد: «حسین نزدیک شد؛ خیلی نزدیک. همه فامیل و دوست و آشنا دور او ریخته بودند و ماچش می‌کردند. یکی آویزانش می‌شد، یکی دستش را می‌گرفت، یکی به پایش افتاده بود. کاملاً احساس می‌کردم که حسین از بالای سر همه آنها دنبال کسی می‌گردد. فقط به او خیره شده بودم. صدایی بلند گفت: لطفاً برید کنار! اجازه بدید همسرش اون رو ببینه! دریای جمعیت کنار رفتند و برای من راه باز کردند. خبرنگارها با دوربین‌هایشان دویدند. روبه‌روی هم قرار گرفتیم. دست مرا گرفت و گفت: حالت چطوره؟ گفتم: خوبم! پیشانی‌ام را بوسید و یک‌دفعه سیل جمعیت من و حسین را از هم جدا کرد. در همین دقایق، خبرنگارها چند بار دورم جمع شدند؛ تلق تلق عکس می‌انداختند. پرسیدند: خانم لشگری، در این لحظه احساستون چیه؟ جوابی ندادم؛ فقط سکوت کردم. چقدر این سؤال برایم رنج‌آور بود. خسته شده بودم. سرگیجه و سردرد داشتم. به این نوع شلوغی‌ها عادت نداشتم. سال‌های سال زندگی ساکت و خلوتی داشتم. ما سه نفر انگار در یک تصادف شدید ضربه سختی خورده باشیم و بعد از هجده سال از کُما بیرون آمده باشیم. فقط احتیاج داشتیم ساعت‌ها بنشینیم و به یکدیگر نگاه کنیم؛ ببینیم از لحاظ ظاهری چه تغییری کرده‌ایم تا یخمان آب شود و بعد تازه بتوانیم با هم صحبت کنیم. تعجب می‌کردم در آن جماعت انبوه هیچ‌کس این را نمی‌فهمید...».

منیژه از سالهای دوباره بودنش با حسین می‌گوید و اینکه: دوباره زندگی من با حسین شروع شد. نمی‌گذاشت آب در دلم تکان بخورد. می‌گفت اگر قرار است به من درصد جانبازی بدهند باید تو را ببرم؛ جانباز اصلی تو هستی. ناراحتی من ناراحتش می‌کرد و خوشحالی‌ام خوشحالش. می‌گفت: من برای تو کاری نکردم. البته مطمئنم که آن دنیا رو سفیدم. اما تنها چیزی که باید جواب برایش پس بدهم، سختی‌هایی است که تو در نبودنم کشیدی...

و سرانجام نیز زندگی مشترک مجدد آنها ۱۱ سال بیشتر طول نکشید و سرلشکر حسین لشگری بامداد دوشنبه ۱۹ مرداد ۱۳۸۸ در بیمارستان لاله تهران درگذشت و منیژه لشگری هم ۵ بهمن ۱۳۹۸ بر اثر سکته قلبی دار فانی را وداع گفت.

منابع
– کتاب ۶۴۱۰ حسین لشگری. نشراجا. سال۱۳۸۸
– کتاب روزهای بی‌آینه. گلستان جعفریان. انتشارات سوره مهر. سال۱۳۹۶
– گفتگو با منیژه لشگری همسر خلبان شهید حسین لشگری
– سایت همشهری آنلاین

هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی برابر رای شماره ۱۴۰۱۶۰۳۲۳۰۵۵۰۰۰۰۶۱ مورخ ۱۴۰۱/۰۳/۲۳ هیات اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک بندر لنگه تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی آقای عبدالرحمن مدنی فرزند علی بشماره شناسنامه ۴۰ صادره از بندر لنگه در شش سهم مشاع از سی سهم شش دانگ یک باب ساختمان پاساژ و پارکینگ به مساحت ۲۹۸۰ متر مربع تحت پلاک صفر فرعی فرعی از ۱۱۲۵ - اصلی واقع در کوی کنوک بخش ۲۴ حوزه ثبت ملک بندرلنگه خریداری از مالک رسمی خانم فاطمه مدنی محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین اگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.
تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۴۰۱/۰۵/۰۸
تاریخ انتشار نوبت دوم : ۱۴۰۱/۰۵/۲۳ م الف ۴۴
صادق خواجه بهرامی رئیس ثبت اسناد و املاک بندرلنگه

آگهی فقدان سند مالکیت شهرستان رومشگان

بدینوسیله بهزاد رومشگانی فرزند یارمراد با ارائه دو برگ استشهادیه گواهی شده تحت شماره های ۱۰۳۷-۱۰۳۶ مورخه۱۴۰۱۰۰۵۰۲ -۱۴۰۱- ۱۰۳۱۸ مورخ ۱۴۰۱۰۵۰۰۶ دفترخانه اسناد رسمی شماره ۱۳ رومشگان به انضمام درخواست وارده شده شماره ۳۴۲ مورخ ۱۴۰۱۰۰۵۰۰۲ ۱۰۳۸ مورخه ۱۴۰۱۰۰۵۰۰۶ دفترخانه اسناد رسمی شماره ۱۴ رومشگان به انضمام درخواست وارده شده شماره ۴۷۶ مورخ ۱۴۰۱۰۰۵۰۰۲اعلام نموده که سند مالکیت پلاک ۱۱۶۰ فرعی از ۱۲۴ اصلی بخش هفت خرم آباد شهرستان رومشگان به شماره سریال ۹۸۱۴۶۲ سری ۹۸۰ بنام آقای بهزاد رومشگانی فرزند یارمراد ثبت و سند مالکیت صادر و تسلیم گردیده که به علت سهل انگاری مفقود گردیده و تقاضای صدور المثنی سند مالکیت ملک مذکور را دارد لذا مراتب به استناد ماده ۱۲۰ اصلاح موادی از آیین‌نامه قانون ثبت در یک نوبت آگهی شود تا چنانچه کسی مدعی انجام معامله نسبت به ملک موصوف یا وجود سند مالکیت مزبور نزد خود باشد از تاریخ انتشار آگهی ظرف مدت ده روز به اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان رومشگان مراجعه و اعتراض کتبی خود را ضمن ارائه اصل سند مالکیت یا سند معامله تسلیم و رسید دریافت دارد بدیهی است چنانچه ظرف مهلت مقرر اعتراض صورت نگیرد المثنی سند مذکور طبق مقررات صادر و به متقاضی تسلیم خواهد شد. (تذکر: برابر سند خلاصه معامله شماره ۱۷۸۲۵ مورخه ۱۳۹۹۰۰۹۰۲۵ تنظیمی دفترخانه شماره ۱۳ رومشگان تمامت مورد ثبت در قبال ۱۰۱۸۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال در رهن بانک کشاورزی به مدت ۱۰ سال می باشد. م الف ۶۰۵
نوروز بهاری – رئیس اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان رومشگان

آگهی تغییرات شرکت سهامی خاص رای اوین فن به شناسه ملی ۱۰۱۰۲۴۳۴۳۴۰ و به شماره ثبت ۲۰۱۶۹۵

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده مورخ ۱۴۰۱/۰۵/۰۲ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : آقای آرمان شاه بهرامی به شماره ملی ۰۰۶۷۴۰۰۰۸۶ به سمت بازرس اصلی و آقای احسان زارع کرمانی به شماره ملی ۰۰۸۰۹۵۸۵۲۴ به سمت بازرس علی البدل به مدت ۱ سال انتخاب گردیدند .
سازمان ثبت اسنادواملاک کشور
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری تهران (۱۳۶۳۳۳۴)

بدینوسیله اینجانب بهروز ریاضتی به شماره ملی ۲۷۵۰۴۸۲۵۸۵ نام پدر حاجی ضمن اعلام انزجار از فرقه ضاله بهائیت هیچگونه وابستگی به فرقه مذکور نداشته و همواره اعتقاد خود را به دین مبین اسلام و شیعه اثنی عشری اذعان داشته و دارم.

سند و برگ سبز خودرو پراید ۱۳۱ مدل ۱۳۹۱ به رنگ سفید و شماره پلاک ۸۴-۸۸د۸۹۸ و شماره موتور ۴۶۹۷۶۹۶ و شماره شاسی S۱۴۱۲۲۹۱۱۲۶۱۶۶ بنام حمید ذاکری مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.
میناب

سند موتورسیکلت شهاب مدل ۱۳۹۵به رنگ قرمز و شماره پلاک ۸۳۸-۹۷۲۱۵ و شماره موتور ۰۱۹۶NE۱۴۵۲۰۵۶ و شماره شاسی NE۱***۲۰۰K۹۵۱۲۴۶۶ بنام مصطفی راه گرد خراجی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد. میناب

برگ سبز خودرو سواری هاچ بک پژو ۲۰۷i-MT مدل ۱۴۰۰ به شماره انتظامی ایران ۵۴-۱۹۳ ن ۱۱ و شماره موتور ۱۷۸B۰۰۷۴۷۳۴ و شماره شاسی NAAR۰۳FE۵MJ۵۳۹۷۵۲ بنام اعظم بخشی ده عسکر مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد. یزد

برگ سبز خودرو سواری هاچ بک پژو ۲۰۶TU۳ مدل ۱۴۰۱ به شماره انتظامی ایران ۶۸-۶۵۶ ص ۹۲ و شماره شاسی NAAP۰۳EE۸NJ۲۸۸۱۸۵ بنام مهدی اسماعیلی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.
یزد

برگ سبز خودرو سواری چری TIGGO ۵ FL مدل ۱۳۹۹ به شماره انتظامی ایران ۵۴-۳۵۸ ل ۹۳ و شماره موتور MVM۴۸۴TAL۰۵۱۶۵۲ و شماره شاسی NATGBATL۴FL۱۰۴۰۸۵۲ بنام محمد حیدری باب دهوئی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد. اردکان

سند مالکیت (برگ سبز) خودرو سواری پیکان مدل ۱۳۸۰ به شماره انتظامی ۴۳۷ل۱۳ایران۲۸ به شماره موتور ۱۱۱۲۸۰۱۶۵۹۳ و شماره شاسی ۸۰۴۱۴۷۱۸ بنام اینجانب علی ارزانی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است.
ملایر

برگ سبز ، سند کمپانی، سند نقل و انتقال، کارت شناسایی و یک عدد پلاک خودرو کامیون کمپرسی بنز۲۶۲۸ مدل ۱۹۸۲ سبز رنگ با شماره موتور۱۰۲۸۹۰۹۵ و شماره شاسی ۱۴۹۷۰۳۲۳ و شماره انتظامی ۶۱۳ ع ۵۹ ایران ۱۴ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است.

سند کمپانی، برگ سبز، کارت سوخت و کارت ماشین سواری برلیانس مدل ۱۳۹۶ به شماره انتظامی ۱۳۵ د ۷۹ ایران- ۹۳ شماره موتور BM۱۵LG۰۸۲۵۵۴ وشماره‌شاسی NAPH۲۲۰AAJ۱۰۰۴۶۱۰ مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.
(زرین شهر)

مجوز اسلحه ساچمه زنی دو لول روی هم ته پر کوسه کالیبر ۱۲ به شماره سلاح ۱۶۱۳۶۱ ساخت ترکیه به نام علی نصرت محمدی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.
خرم آباد

برگ سبز و سند کمپانی خودرو سواری پژو مدل ۸۷ به رنگ نوک مدادی- متالیک شماره موتور ۱۱۶۸۶۰۹۱۱۸۷ و شاسی ۶۱۳۸۴۴۴۳ به شماره پلاک ۴۱۴ ق ۲۷ ایران ۲۷ بنام سجاد حنیفی بدرلو مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد. همدان

فقدان سند
برگ سبز سواری پژو آردی مدل ۷۹ بشماره پلاک ۲۴۶ ق ۸۲ - ایران ۱۵ همچنین بشماره موتور ۲۲۳۲۷۹۱۳۷۰۳ و شماره شاسی ۷۹۷۱۴۳۰۳ بنام معصومه سید زوار مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است. (بناب)

فقدان سند
برگ سبز سواری پراید صبا مدل ۷۴ بشماره پلاک ۳۸۹ ه ۴۴ - ایران ۱۵ همچنین بشماره موتور ۰۰۷۷۸۰۷۹ و شماره شاسی S۱۴۱۲۲۷۳۵۰۳۳۸۹ بنام علی خلیلی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است. (بناب)

فقدان سند
برگ سبز سواری پیکان مدل ۷۶ بشماره پلاک ۶۳۳ م ۲۵ - ایران ۲۵ همچنین بشماره موتور ۱۱۱۲۷۶۰۰۷۹۱ و شماره شاسی ۷۶۴۰۳۸۴۱ بنام محرم محمدی اشرف آباد مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است. (بناب)

برگ سبز خودرو سواری پژو ۲۰۶ مدل ۱۳۹۵ به شماره پلاک ۲۲۸ص۱۷ایران ۲۹ به شماره موتور ۱۶۳B۰۲۳۷۰۳۹ به شماره شاسی NAAP۴۱FEXGJ۷۵۴۸۴۱ بنام حسین جوکار به شماره ملی ۳۳۰۹۱۲۰۳۰۹ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است. کنگاور

سند مالکیت اتومبیل روآ مدل ۱۳۸۶ به شماره انتظامی ۷۴۳ل۳۲-ایران۷۸ مفقود گردیده از درجه اعتبار ساقط است.
پاکدشت

سند مالکیت (برگ سبز) و پلاک خودروی نیمه یدک کانتینر بر سیستم ماموت تیپ TK۵۳۳-A مدل ۱۳۹۲ به رنگ سفید- روغنی به شماره موتور ۰۰۰۰۰۰ و شماره شاسی NACTKT۳۵۱D۱۰۲۶۷۶۱ و شماره پلاک ایران ۵۹ - ۷۴۶ ع ۵۲ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد. بندرترکمن

آگهی مفقودی
سند، کارت، برگ سبز و فاکتور فروش خودرو پژو پارس مدل ۱۳۸۸ به رنگ خاکستری متالیک به شماره انتظامی ۱۳ -۱۷۹ ن ۸۹ به شماره موتور ۱۲۴۸۸۱۱۱۳۶۴ به شماره شاسی NAAN۰۱CA۵۹E۸۴۴۲۵۷ بنام فروغ نصیری راد مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است. ماهشهر

آگهی مفقودی
برگ سبز خودرو سواری هاچ بک QUIK-MT مدل ۱۳۹۹به رنگ سفید روغنی به شماره انتظامی ۲۴ -۱۸۲ م ۹۶ به شماره موتور M۱۵-۹۰۴۶۳۴۷ شماره شاسی NAS۸۴۱۱۰۰L۳۳۵۸۱۹۶ بنام میثم عمیدیان مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است. ماهشهر

سند مالکیت و کارت وانت پیکان مدل ۱۳۷۹ به شماره انتظامی ۸۳۱ج۳۴-ایران۵۶ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است.
لاهیجان

سند مالکیت (برگ سبز) اتومبیل سواری هوندا مدل ۲۰۱۳ به رنگ مشکی -روغنی به شماره انتظامی ۸۸-۸۷۱و۵۴ و شماره شاسی ۱HGCR۲۶۷۹DA۶۱۸۰۸۲ و شماره موتور K۲۴W۲۱۰۲۳۲۱۴ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد. (ب)

چون آقای حسین آقاپور چوبر مالک کامیون سیستم بنز مدل ۱۹۵۶ به شماره انتظامی ۶۸ ایران ۸۸۶ ع ۹۷ با شماره شاسی ۲۶۲۲۳۶ و شماره موتور ۲۷۶۴۲ به علت فقدان سند تقاضای صدور سند المثنی نموده است لذا چنانچه هرگونه ادعایی در مورد خودروی مذکور وجود دارد ظرف مدت ۱۵ روز از تاریخ نشر این آگهی با در دست داشتن مدارک کافی به دفتر فروش شرکت ایران خودرو دیزل واقع در تهران کیلومتر ۸ جاده ساوه مراجعه نمایند. (ساری)

شناسنامه مالکیت (برگ سبز) خودروی سواری پژو ۴۰۵ جی ال ایکس آی ۸/۱ مدل ۱۳۸۷ به رنگ نقره‌ای متالیک به شماره پلاک ۶۱-۸۲۶و۱۳ به شماره موتور ۱۲۴۸۵۲۲۷۶۵۵ به شماره شاسی NAAM۰۱CA۵۹E۳۸۰۲۳۶ مربوط آقای شایان قبادی فرزند کیوان به شماره ملی ۳۸۱۱۱۳۸۴۰۵ مفقود گردیده واز درجه اعتبارساقط می‌باشد. (مریوان)

سند مالکیت (برگ سبز) و سند کارخانه اتومبیل سواری سمند مدل ۱۳۸۶ به رنگ خاکستری -متالیک به شماره انتظامی ۵۳-۹۶۳م۵۱ و شماره شاسی ۷۰۷۱۲۰۰۸ و شماره موتور ۱۲۴۸۶۱۹۱۶۴۳ متعلق به سعید شبانیان دستجردی به شماره ملی ۶۶۰۹۸۹۰۳۹۰ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد. (ب)

برگ سبز خودرو سواری پراید رنگ سفید روغنی مدل ۱۳۹۱ شماره انتظامی ۸۳-۷۴۳ب۴۷ شماره موتور ۴۵۸۴۴۶۷ شماره شاسی S۱۴۱۲۲۹۱۰۹۷۵۵۲ به نام علی افشار شایانی اصل مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌گردد.
نورآباد

برگ سبز تراکتور ام اف ۲۸۵ رنگ قرمز روغنی مدل ۱۳۹۰ شماره انتظامی ۴۵-۱۶۱ک۱۳ شماره موتور LFW۰۰۳۰۳Y شماره شاسی L۱۳۷۹۷ به نام هرمز نیکویی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌گردد. نورآباد

سند کارخانه پژوپارس مدل ۱۳۹۸ به رنگ سفید به شماره انتظامی ۴۸-۳۱۵د۴۳ و شماره شاسی NAAN۱۱FE۱KH۵۴۴۰۷۷ و شماره موتور ۱۳۹B۰۱۴۸۹۶۹ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد. (ب)